



۲۰۱۶/۰۵/۱۱

غ. حضرت. از سویدن



پشتوی درباری (یا) بی پینو پینتو

چند روز پیش هموطن عزیز و گل ما جناب آقای زمري کاسی نوشته قابل توجه در مورد خاطره (نام یا شخص سردار) در پورتال سرداری (دارای سر) افغان جرمن به نشر **سپرد.دو** روز پیش جناب آقای استاد سید **ع. کاظم** نیز زحمت یک نوشته تکمیلی و معلوماتی را کشید که جای تشکر و سپاس دارد. ارئه یک سند تاریخی که در مورد توزیع و توضیح و تشریح نشان های (مدال) دولتی تنظیم شده بود، ضمن اینکه خوانندگان عزیز را مستفد نمودند، سخت مورد توجه بنده نیز قرار گرفت و می خواهم یک ملاحظه نسبتاً تلخ بر آن متن قانون داشته باشم (البته نه خود قانون نشان).

باید عرض کنم که فریاد دردم نه منحيث یک به اصطلاح پشتون شنیده شود بلکه منحيث یک افغان (افغانیکه عدم احترام گذاشتن به همه فرهنگ های کشور خود را حد اقل برای خودش حرام میدانند).

قبل از اینکه به اصل موضوع بپردازم، مطلب کوتاه به عرض عزیزان برسانم که شاید جالب هم باشد. زبان پشتو خصوصاً پشتوی جنوب مشکل ترین و پیچیده ترین زبان عالم می باشد، دلیل ثبوت این ادعا اینست که هیچ بنی آدمی قادر نخواهد شد که بدور از دامن و آغوش مادر پشتون خود این زبان را مکمل یاد بگیرد حتی اگر از ده سالگی تا هشتاد و دو سالگی در یک محیط کاملاً پشتون زندگی بکند، علت این امر شاید این بوده باشد که مکانیزم گراماتیک این زبان در عین پیچیدگی به سختی دل خوش می کند که تسلیم قواعد ثابت شود، وجوهات ضمائر و اوصاف و همچنین پیچیدگی حالات مؤنث و مذکر آن، این زبان را یک زبان سخت و مشکل به بار آورده.

پشتو یگانه زبانیست (البته پشتوی جنوب) که تمام حروف زبانهای دنیا را در خود جا داده و یا قدرت هجاء و تلفظ آنرا دارا می باشد، البته در مکالمه عادی با حروف "ف" و "ق" شناخت زیاد ندارد ولی یک متن مکتوب که در آن این حروف موجود باشند از تلفظ آن عاجز نیستند، البته پشتوی شرقی با تلفظ این دو حرف هیچ مشکلی ندارند. (پشتوی جنوب یک کمی غلیظ و ثقیل میباشد، ازین خاطر در عرصه نطاقی و گویندگی و اجرای یک تکلمه ادبی از سوی یک پشتو زبان شرقی به مراتب زیباتر و شیواتر و نفیس تر صورت میگیرد تا یک نطق لهجه جنوب. نطقان ورزیده همچو زیبا خادم و خواهر گرامی اش، مرحوم ویاند و آصف خاوری (اگر اشتباه نکنم) و سایر نطقان پشتوی سمت شرقی ماندگار ترین نطقان کشور ما بودند که هیچ اهل جنوب با آنها قابل مقایسه نیست).

پشتو یگانه زبانیست که بجز جاسوسان روسی و انگلیسی هیچ کس دیگر شوق و علاقه یادگیری آنرا در خود نه پروراند.

دو سه تا همکار برادران کابلی پدرم سالها در محیط ما بسر برده بودند ولی نه ما نه نانوای و قصاب و ماست فروش محل از اینها حتی یک کلمه پشتو نه می شنید چون یاد **نداشت. سوء ظن** یک گناه کبیره است، من نه می گویم که آنها از پشتو نفرت داشتند یا آنرا سبک می شمردند بلکه می خواهم بگویم که آنها اصلاً احساس نیاز نه می کرد یعنی مجبور نبودند، حال، اگر آنها فوت کرده باشند خداوند غریق رحمت شان بفرماید و اگر زنده باشند حتماً روزگار، آنها را به پنجه های پشتوی پیشاور سپرده اند و از روی اجبار هم خود شان و هم اولادهايشان بهتر از ما و اولاد ما بر زبان پشتو مسلط اند.

قرن ها پیش ملاحی وقت (که احتمالاً خود شان هم پشتون بودند) یک نظریه ظریف (که ما نمیدانیم بر چه مبنای قرار دارد) ارائه نموده مبنی بر اینکه زبان رسمی جهنم همانا پشتو میباشد. بعد ها بعضی فرهنگی های بزرگ پشتون در مقابل این نظریه مقاومت نشان داده و به شکل طعنه آمیز در سروده های خویش به این نکته پرداخته که " بعضی مردم این زبان یعنی پشتو را زبان جهنم مینامند ولی من با همین زبان داخل جنت خواهم شد".

شاید بین این دو گروه سوء تفاهم رخ داده باشد، شاید منظور این بوده باشد که همانگونه که پشتو سخت و مشکل و غیر قابل اعتناء است، رفتن به جهنم هم سخت و قابل سرپیچی باشد، یا شاید منظورش این بوده باشد که همانگونه که الفبای پشتو از همه هجاها تشکیل شده، جهنم نیز از همه فریب دهندگان عالم تشکیل شده باشد، خواه این فریب دهنده ملا باشد خواه مقتدی باشد خواه حاکم سیاسی باشد. بهر حال من وقتیکه این بیت شاعر نامدار پشتو (حمزه) را خواندم با خود گفتم که ای کاش آقای حمزه کمی خوشبین میبود و با خود می گفت که برای پشتو جای افتخار است که

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

تمام جنایتکاران تاریخ در یک محل جمع شده و با هم خاطرات خود را بدون حضور ترجمان به زبان پشتو مرور می کنند.

اما اصل مطلب:

من یک دوست صمیمی دارم، هم خودش و هم خانمش پرورش یافته محیط کابل اند، با هم دری صحبت می کنیم این آقا بعد از سالها آرزو و انتظار صاحب یک پسر شد. بنده ضمن عرض تبریک از نام پسرش پرسیدم، گفت نامش "المر" است. برایش گفتم که این نام برازلی را نوزاد خودش انتخاب کرده یا تو، خندید و گفت بعد از ده سال "المر" را خدا برایم داد، چهل و دو دقیقه وقت گرفت که ما یکدیگر را فهمانیدیم، "المر" همانا لمر خود ما و خورشید و آفتاب خود ما.

در زبان پشتو بعضی حروف صدا دار و فربه اگر مستقیماً با حرف همجنس خود بدون حضور حرف اول و بی صدا یکجا شود در آنصورت حرکتِ اعرابی حرف اول خوب احساس نمیشود و یا اصلاً احساس نمیشود، مثلاً کلمه (لمر) ، اینجا صدای برخورد " ل " با " م " بسیار سریع و همزه آن غیر قابل تشخیص میباشد. یا کلمه " ستوری " درین کلمه نیز شکل اعرابی حرف " س " نا مشخص و نا محسوس است، ستن، سپورمی، ستر و امثال آن. چون ادای تلفظ این گونه کلمات برای یک غیر پشتون کمی مشکل مینماید بناً بمجرد مشاهده آن کلمه، دست به جیب شده و در سرمای زمستان یکدانه آیسکریم لاغر بنام " ا " را به عنوان تحفه نا خواسته، در بغل لمر و ستوری سپورمی

گذاشته و فکر می کند که لمر را با این آیسکریم خوش نموده، بی خبر ازینکه لمر بیچاره را با اینهمه گرما با لرزه روبرو و چهره و اخلاقش را دگرگون ساخته. لازم به یاد آوری نیست که افزودن فقط یک حرف بیجا بر بنده یک کلمه چه بدبختی و فلاکت تفهیمی و مفهومی به بار می آورد.

زبان محاوره و زبان مکاتبه با هم فرق دارد. گر یک غیر پشتون در عالم محاوره لمر را المر تلفظ کند، تولید مشکل نه می کند زیرا مخاطب از لابلای صحبت متکلم میدانند که المر یعنی لمر ولی اگر این کار در مکاتبه و دنیای نوشتاری صورت بگیرد نه اینکه شکل و مفهوم آن کلمه را با سرگیچی مواجه می سازد بلکه یک نوع توهین به شمار می آید. من بسیار تعجب می کنم که چرا مشاورین فرهنگی امان الله خان به این اشتباهات بزرگ متوجه نشده اند و کلمه زیبای " لمر " را با " المر " مدهوش ساخته و کلمه زیبای " ستوری " را با " استور ی " بیهوش ساخته.

من گاهی اوقات با مشاهده وضعیت فلاکت بار کنونی کشور عزیزم از فرط افسردگی و افسوس و حسرت و غصه دلم می خواهد که چای داغ و شیرین را بر نام و عکس یکی یکی زمامداران صد سال آخرم، بپاشم. یک فرصت نان (فرهنگ غنی) را بر اثر بی کفایتی و بی تدبیری خود در بین دو تا برادر با درایت و مدیریت سالم نتوانست تقسیم عادلانه کند و هر دو برادر از نظر فرهنگی (و از هر نظر) گرسنه و تشنه نگاه داشته شده اند ای کاش یکی ازین دو برادر کاملاً سیر میبود که حد اقل امروز گیلایه هم ناقص میبود، زدن بر سر یکدیگر زمان رخ میدهد که هر دو برادر گرسنه باشند، چنانچه شاهدش هستیم.

و اما در مورد کلمه سردار باید عرض کنم که دخول کلمه سردار در ادبیات دولت داری ما بعد از انتقال قدرت از یک تبار به تبار دیگر، از برکت !!! حضور انگلیس، راه یافت و معمولاً به خانواده و حتی قوم محمدزائی اطلاق کلمه سردار تثبیت گردیده (هر چند غیر رسمی) . آنعده اشخاصیکه متعلق به این تبار نبودند ولی افتخار این عنوان را کسب نموده اند، یعنی اینکه اوج سرسپردگی و وفاداری اینها به دستگاه حاکمه ثابت شده و نه هر کس سردار نمیتوانست بشود.

متأسفانه من بجز همسر که یک زن فقیر مزاج میباشد، تا بحال هیچ محمدزائی را ندیده ام که در برابر این مسائل مزخرف بی اعتناء باشد.

در قضاوت منطقی و منصفانه هر کس آزاد میباشد، در مورد سردار خواندن یا نه خواندن داؤدخان باید عرض کنم که بنده در مورد داؤدخان همیشه در چرت بوده ام که مردم ما وی را از روز اول (از وزارت گرفته تا ریاست تنظیمه و صدارت) به سردار داؤد می شناخت، چرا آنزمان به مردم نه می گفت که ایشان را سردار خطاب نکند ولی بعد از کودتا یکباره منکر سردار بودن خود گردید. این سطور ثبت تاریخ است که داؤد خان یک سردار سُرخ بود، در ۲۶ سرطان هم سُرخ بود و در ۷ ثور سُرخ تر گردید، منتهی این سُرخ دوگانه اش تعبیر گوناگون دارند. خلاصه سردار کسبیت که پیش خداوند و وجدان و مردم و وطن و بشریت و هستی سر دار نباشد.

اگر سرداری یک فضیلت است (که شاید باشد) باید برای خدمت مردم یا حد اقل همدردی با آنها سردار باشیم.

پایان

د پانوی شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ